

موقعیت زن از دیدگاه قرآن

مقدم : دکتر محمد غفرانی
استاد دانشگاه

اكتبوا للنساء نصيب ما اكتسبن» (۳) این است مقام زن در جامعه از نظر اسلام و این است موقعیت زن در حقوق خانواده و اصولاً قرآن کریم بهنگام بیان فلسفه آفرینش انسان زن را شریک و هم پایه مرد قرار داده و تنها پارسائی و فضیلت و نیکوکاری را مالک برتری انسان بر انسان دیگر شناخته است در آنجا که میگوید «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرهکم عندالله اتقاکم» (۴) ای آدمیان، ما همه شما را از دو جفت نروماده بیافریدیم و به ملتها و گروههای مختلف درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید و بدانید آن کس از شما در نزد پروردگار گرامی تر است که پارساتر باشد ، قرآن کریم با تحقیر شخصیت زن بشدت، مبارزه می کند و انسان را از ناچیز شمردن جنس

«یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجاً و جهاوئیل فیهما رجالاتاً کثیراً و نساء» (۱)

ای آدمیان بترسید از پروردگار خود که همه شما را از یک تن بیافرید و از آن نیز جفت او را ، و از آن دو تن مردان و زنان بسیار پراکنده ساخت .

از مضمون آیه شریفه چنین مستفاد میگردد که در اصل خلقت و آفرینش مرد و زن در یک مرتبت قرار دارند و زن چون مرد از همه مواهبی که در زمین بودیعت نهاده شده برخوردار می باشد و در برابر پروردگار هر دو نسبت به رفتار و کردار خود مسئولیتی مشترک دارند چنانکه فرماید : «اننی لاضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض» (۲) من که پروردگارم مرد و زن را یکسان پاداش دهم همه در برابر خدا یکسانید و نیز در جای دیگر برای زن حق تمتع و بهره برداری از موارد مستلکات و دادوستد و غیره چون مرد قائل گشته و میفرماید «للرجال نصیب بما

۱ - سوره نساء ، آیه ۱

۲ - سوره آل عمران ، آیه ۵

۳ - سوره نساء ، آیه ۳۲

۴ - سوره حجرات ، آیه ۱۳

لطیف که نشانه از آیات جهان آفرینش است برحذر می دارد در آنجا که می گوید «یا ایها الذین آمنوا لیسخر قوم من قوم عسی أن یکونوا اخیراً منهنم ولانساء من نساء عسی أن ینکن خیراً منهن ولاتلمزوا أنفسکم ولاتنازوا باللقاب» (۱) ای گروه مؤمنان زنهار که طائفه بی طائفه دیگر را مسخره و استهزا کند بسا بر آن مردمی که سخریه روا می دارید بهترین مؤمنان باشند و مبادا که گروهی از زنان گروه دیگر را سخریه کنند بسا آن گروه نیکوترین زنان باشند و هرگز خود را به عیبجوئی میالائید و بنام و ألقاب ناروا یکدیگر را مخوانید. و خلاصه این حقیقت از مضامین آیات شریفه فوق- الذکر مستفاد میگردد که زن در اسلام مقامی ارجمند دارد و مورد احترام و تکریم میباشد و خداوند متعال این وجود لطیف را با تمام خصائص و ویژگیهای خلقتش بمنظور

ایجاد محیط آسایش و طمأنینه بردان ارزانی بخشیده است و این محیط آرام و دلپذیر را باید قبل از هر جای دیگر در کانون خانواده جستجو کرد زیرا زن سمبل سعادت زندگی خانوادگی است و چنانچه زن در انجام وظائف مقدس خود قصور ورزد در این صورت است که خوشبختی افراد خانواده دستخوش تزلزل و نابسامانی خواهد شد، بنابراین وظائف اجتماعی که خود پدیده همان وظائف خانوادگی است برای زن در درجه دوم اهمیت قرار دارد بدینمعنی که وظیفه نخستین زن سازندگی افراد خانواده است تا بتوانند مسئولیت سنگین اجتماعی را بعهده گیرند در

هر سطح که باشند و همین سازندگی است که جامعه را از لغزش و انحراف مصون میدارد چه خانه جامعه کوچکی است که افراد آن در دامن عفت و عصمت مادر تربیت میگردند و رفتار و کردار آنان در اجتماع نیز نمودار همان تربیتی است که از کانون خانواده یافته اند و کیش مقدس اسلام از آنجهت به مقام و مرتبت زن ارج می گذارد که سربى و راهنمای

نخستین افراد جامعه است و هرگز او را از جامعه منززل ندانسته و از کارهای اجتماعی منع نکرده است مگر در آن هنگام که به وظیفه اصلی او لطمه جبران ناپذیر وارد آورد و اینجا است که زنان باید با احساس غرور و سربلندی نقش وجودی خود را که همان ایجاد روح آرامش و آسایش در خانواده است حفظ کنند و گمان نکنند که عنصری ضعیف

و ناتوان در سایه قدرت و نیروی مردان زندگی می کنند تنها قدرت و نیروی سرد از آنجهت منظور اسلام است که از این عنصر سازنده حمایت کننده سالاری چه همانگونه که در مقاله گذشته بعرض رسید پیغمبر اسلام مرد و

زن را در یک سطح مسئول کانون خانواده قرار داده و میفرماید «أن الرجل مسئول عن بیته و اهل بیته و المرأة مسؤولة عن بیته و اهل بیته» و برپایه همین مسئولیت مشترك از حقوق مشترك نیز برخوردار می گردند با

توجه به وظائف و حقوق ویژه هر یک از مرد و زن در امر اداره زندگی که بانان محول گردیده است از آنجمله وظیفه ابوت و وظیفه

اُمرت است که هیچیک نمی‌تواند جایگزین دیگری گردد و این دو وظیفه از مهمترین و سنگینترین وظائفی است که برعهده پدر و مادر نهاده شده است و مردی که در انجام این وظیفه به بهانه و وظائف دیگر زندگی

تصور ورزد در نظر اسلام بزهکار شناخته شده است و اینگونه مردان پیرو شهوت و خودخواهی هستند که غالباً به حقوق مشروع زنان نیز تجاوز می‌کنند و بدین ترتیب کانون سعادت زندگی را متلاشی میگردانند زندگی بظاهر سیرخود را طی می‌کند ولی در حقیقت درون خانواده از هم پاشیده است و

در اثر همین کاهلی و فرار از زیر بار مسئولیت زبانی به رشد فکری افراد خانواده وارد میشود که نتایج سوء آن دامنگیر اجتماع میگردد و قرآن کریم عرف و فطرت زن و مرد را اساس و مبنای تعیین حقوق و واجبات هر یک دانسته و قههای اسلام درباره حقوق

مرد و حقوق زن سخن بسیار گفته‌اند و دستورات عالیّه رسول اکرم به دخترگرمی خود حضرت فاطمه و دامادش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می‌تواند بهترین الگو و دستور العمل برای کلیّه مردان و زنان باشد، رسول گرمی به حضرت فاطمه توصیه فرمودند که در انجام وظائف خانه کوشا باشد و حضرت

علی بن ابیطالب توصیه فرمودند که در اداره امور زندگی فاطمه را کمک و یاری دهد و بمقتضای آیه «و کهن مثل الذی علیهن بالمعروف» عمل کند و همانگونه که کراراً بعرض خوانندگان گرمی رسانیده‌ایم اسلام آنچنان موقعیتی و احترامی برای زن در جامعه

و خانواده قائل است که نظیر آن در ادیان دیگر و همچنین مکاتب اجتماعی دیده نشده است و چنانچه اسلام اصرار می‌ورزد که خانه یگانه تکیه گاه زن است از اینجهت است که میخواهد این جنس لطیف و ویژگیهای آنوث خود را از دست ندهد نه از آن جهت که با فعالیت زن در خارج از خانه مخالف است و در لسان احادیث نبوی تصریح

بمخالفت با فعالیت زن در خارج دیده نمیشود بلکه بعکس دعوت به تشریک مساعی با هر دو همسر خود مینماید هر چند بصورت تعاون درگرداندن چرخهای زندگی اجتماعی باشد ولی مشروط برآنکه هر نوع کار که باشد نباید به انجام وظائف خانه لطمه وارد کند و از طرف دیگر نباید به از دست دادن خصائص

آنوث که خود رمز وجودی خانواده است منجر گردد و این حقیقتی است که دانشمندان جامعه شناس و کارشناسان علوم تربیتی به آن وقوف یافته و جوامع صنعتی را به خطراز هم پاشیدن شیرازه کانون خانواده متوجه کرده‌اند که بررسی نظریات آنان خود به بحثی مستقل نیازمند است ولی همه آنان بالاتفاق برآنند که فلسفه وجودی زن ملازم

با وجود خانواده است و هیچ موقعیت و منزلتی برای او برتر از اداره زندگی و تربیت فرزند نیست چه ارکان جامعه مترقی و سعادتمند بردوش مردانی نهفته است که در دامن عفاف و مهر و محبت مادر پرورش یافته‌اند و اسلام از پانزده قرن پیش اهمیت مقام زن را به مردان گوشزد ساخت و او را از عالیترین حقوق انسانی برخوردار گردانید «هن لباس لکم و انتم لباس لهن».

کانون خانواده و نزهت‌کاری

عوامل روانی طلاق (۲)

دکتر مهدی کی فیا استاد دانشگاه

اسریکائی ، میتوان شخصیت‌گهگیر را در برابر شخصیتی قرار دادکه تحت سلطه عادت درآمده و هرگز قادر نیست ترك عادت گوید(۳) به این ترتیب شخص‌گهگیر فردی است متلون المزاج (۴) ، نوان ، لغزان ، ناپا و به اصطلاح معروف عامه «دم‌دمی مزاج» ، نامصمم ، بی‌اراده ، فقط عادت کرده است که به هیچ چیز عادت نکند و حتی خود را از قلمرو عادات مستحسن به دور دارد . چنین شخصیتی از نظر سیاسی این‌الوقت (۵) و غیر قابل اعتماد است .

از نظر تشخیص روانی آنچه بوهوم(۶) در مورد گهگیری عاطفی مینویسد : سراد از آن یک عاطفه سطحی و شدید و حاد و پهرو نوسانات پرهیاهو و غوغا طلبی است که در اثر آن شخصی از حدود خود خارج میشود و یک روز به روشی و فردای آروز به روشی دیگر میگراید. گهگیری فرد را یوالهوس بار میآورد و شخص گهگیر دهن بین بوده به

۱۱ - ناپائی - گهگیری (۱) - ناپائی، نوانی ، کم طاقتی ، زود از کوره در رفتن ، گهگیری مفاهیم گوناگونی هستند که بایکدیگر قرابت دارند به طوریکه تشخیص و دریافت وجوه تمایز آنها از یکدیگر چندان آسان نیست . علی‌الظاهر ریشه مشترک این عیوب اخلاقی و بیماریها ، ضعف اراده و کوته‌خردی است .

آقای پی‌ناتل این مفاهیم را یکی می‌پندارد و اختلاف آنها را برسر الفاظ میداند نه معانی و کوشیده است که بعضی از آنها را در واژه‌گهگیری گرد آورد . (۲)

بدون اینکه وارد بحث تفصیلی روانشناسی ، خاصه مبحث منش شناسی بشویم به توضیح اجمالی اکتفا میکنیم تا معلوم شود که مرد یا زنی که دارای چنین نقاط ضعفی هستند چگونه اسر زناشویی را جدی تلقی نمیکند ، نه فقط زندگی خود بلکه زندگی دیگری و عائله خود را به بازی میگیرند . طبق تعریف کاتل روانشناس معاصر

فوکیه (۱۰) در بخش سوم اثر خود از نا به هنجاریهای اراده گفتگو میکند و فصل اول این بخش را به «عیوب اراده» اختصاص داده و از «افراط در خودداری» (۱۱) و افرادی که در خودداری افراط میکنند (۱۲) گفتگو کرده و سپس به بحث در کمبود نیروی خودداری (۱۳) میپردازد و تصویری بسیار دقیق و ظریف از فردی که قادر به خودداری

آسانی تحت تأثیر تلقین قرار میگیرد . آثار روانی که از شخص گهگیر وصف گردید دقیقاً در مفاهیم فقدان کف نفس یا کمبود نیروی خودداری و ناپایداری و زود-آهنگی نیز مشاهده میشود.

۱۲ - فقدان کف نفس یا کمبود نیروی خودداری (۷) - حالت روانی شخصی است که تسلط بر نفس را از دست داده و نتواند از تجلی تمنیات نامقبول خود جلوگیری کند . این خصلت در روانشناسی کلاسیک از عیوب اراده یا حتی از کمبود و فقدان آن محسوب میشود . مراد از اراده در این مورد مرحله پست و ابتدائی آن و صرفاً یک تمایل ساده نیست بلکه منظور شکل عالی آن است که مستلزم شعور و تفکر و استدلال منطقی میباشد . اراده‌ای که در شخص فکور وجود دارد و تحت رهبری خرد میتواند از روی دلایل و موجباتی تصمیم بگیرد و به سوی خیر و نیکی گراید . بنا بر آنچه فوکیه از قول روانشناسان معاصر نقل میکند : «... جستجوی لذت یا تسلیم شدن به تبلی و خودپسندی مربوط به اراده نیست بلکه برعکس ، عین بی‌ارادگی و تسلیم خواهش دل شدن است که ما خویشتن را به دست تمایلات خود-خواهانه و لذت جویانه می‌سپاریم .» (۸) و بنا بر آنچه که آقای پی‌ناتل و فوکیه در آثار خود از پراوین (۹) نقل میکنند «مابین عمل ارادی عالی و عمل اخلاقی رابطه نزدیکی وجود دارد .» به همین جهت اراده مستلزم اسکان تسلط بر نفس و مهار کردن تمایلات پست و خودداری نمودن از ارتکاب منهیات و رذایل اخلاقی است.



نیست به دست می‌دهد. در اثر کمبود نیروی خودداری، شخص تسلیم کوچکترین تحریک ناشی از خود یا دیگران میشود و برطبق توصیف او «کسیکه قادر به خودداری نیست به هنگام تصمیم گرفتن سبک است و قدرت پیش‌بینی ندارد بدون اینکه به نتایج تصمیم‌هاییکه میگیرد بیندیشد برحسب اولین احساس خود وارد عمل میشود اما به زودی در اثر تجربه بی به بی احتیاطی خود می‌پرد چون همیشه تسلیم احساس آنی خود می‌باشد، نقشه تازه‌ای میکشد و آنرا با همان سبکی دفعه نخست اجرا میکند. کمبود نیروی خودداری موجب تلون‌سزاج میشود.»

کمبود نیروی خودداری، تلقین-پذیری (۱۴) شدید در پی دارد و بنا بر آنچه محقق نامبرده اضافه میکند «کسیکه نیروی خودداری ندارد چون وسائل ضروری جهت ایجاد تعادل پایداری برایش فراهم نیست به هر بادی خم میشود و نمیتواند خود را از نفوذ هائیکه بر او تأثیر میکنند رهائی بخشد.»

تصویری که فوقیه از کسیکه نیروی خودداری ندارد ترسیم نموده است نظیر تصویر شخص گهگیر است.

۱۳ - ناپایداری (۱۵) - از نظر حیاتی و سرشتی، اولف کین برگ (۱۶) بزمنشاش سوئدی که افکار اسچورینگ (۱۷) پزشک سوئدی را بسط داده است در کتاب «مسائل اساسی جرم شناسی» اشخاص را براساس پایداری، به دو دسته تقسیم میکند:

پایدار (۱۸) شخصی است بطنی الانتقال، با طمانینه، استوار، قاطع، موقر، جدی.

سنگین، آرام، محتاط، مآل اندیش، خوشتن-دار، عینی و فکور، از نظر اجتماعی مردانی خشک و غیر قابل انعطاف هستند و نمیتوانند خود را به جای دیگری بگذارند و غم و شادی او را درک کنند.

ناپایدار (۱۹) شخصی است سریع - الانتقال، متلون، مطبوع، ذهنی، فاقد عظمت، بی وقار، گاهی دروغگو، مستعد عنصر و بی اراده که به سهولت عقیده و روش خود را تغییر میدهد و از قبول خویش برمیگردد؛ خلاصه، فردی است که ناگهان و بی مقدمه و بدون فکر و تأمل دست به عمل میزند. کین برگ اضافه میکند که این بوقلمون صفتی اشخاص ناپایدار و متلون-المزاج، انسانرا به یاد «هربا» می‌اندازد که این حیوان به آسانی رنگ شاخه درختی را به خود میگیرد که بر روی آن می‌نشیند. فرد لین‌الریکه نیز به سهولت تحت نفوذ محیط خویش قرار میگیرد و به رنگ محیط درمیآید اما عقیده و احساسی که به این ترتیب در افراد این‌وقت پدید میآید هرگز دوامی ندارد.

فرد ناپایدار تلقین پذیر است اما تأثیر تلقین در او موقت است مانند زبیق و یا مثل هر مایع، به شکل هر ظرفی که او را در بر میگیرد درمیآید. همینقدر که ظرف را تغییر دهید، شکل مظلوف آن نیز تغییر خواهد کرد. به همین مناسبت فرد ناپایدار یا متلون، شکل خاصی ندارد و به علت کثرت تغییر شکل خصلت و فقدان ثبات عقیده، که از نظر اخلاقی شخص دورو و یا سرد هزار-چهره نامیده میشود، قابل اعتماد نیست....

به این ترتیب چهره ناپایدار، با چهره

کسیکه قادر به خودداری نیست و در نتیجه با چهره‌گهگیر تفاوتی ندارد و اینگونه اشخاص در حفظ پیوند زناشویی چندان توانائی ندارند و عهد و میثاق خود را در وفاداری و ابراز صمیمیت و محبت به یکدیگر را نیز به دست فراموشی میسپارند و در خلاف جهت آن گام بر میدارند .

۱۴ - زود آهنگی (۲۰) - رمتن (۲۱)

در کتاب «منش شناسی تبهکار» مفاهیمی را که هیمنس (۲۲) روانشناس هلندی و همکار او ویرسما (۲۳) وضع نموده‌اند اساس منش شناسی قرار داد . رنه‌لوسن (۲۴) و گاستون برژه (۲۵) دانشمندان فرانسوی نیز در توضیح و تکمیل این تحقیق کوشیده‌اند . اساس زود آهنگی و دیر آهنگی براین نظر استوار است که هر کیفیت روانی همراه با جنبشی از سلولهای مغز است . این جنبش، بر مبنای مصرف انرژی ، نیروی آن سلولها را کاهش میدهد و برای ترمیم کمبود و اینکه سلولهای مغزی به حالت اول خود بازگردند و بتوانند با کیفیت روانی بعدی همراهی کنند یا آنرا دوباره به وجود آورند مدت زمانی لازم است که آنرا زمان واکنش (۲۶) مینامند ؛ طول این زمان در بعضی افراد کوتاه است که آنانرا زود آهنگ (۲۷) میخوانند . واکنش زود آهنگان فوری است و حال آنکه دیر آهنگان واکنشی کند دارند . زود آهنگان یا اشخاصیکه دارای منش «ابتدائی» هستند سریع العمل یا تندکار و هر جنب و جوش ، زودگذشت ، سریع در دوستی و دشمنی ، جویای دوستان تازه ، خواهان

تغییر ، زودباور ، در پی نتایج فوری ، نیازمند لذات مادی ، در امور جنسی بی نظم و ترتیب می‌شناسند زود تسلی مییابند ، دارای رفتار متناقض و فکر سطحی هستند ، بی تأمل دم به

گفتار میزنند و سخن بی دلیل توأم با استهزاء میگویند . اگر مورد بی احترامی واقع شوند آنآ احساس میکنند و بی درنگ پاسخ میدهند . خیلی زود مورد توجه واقع میشوند . افرادی خوش‌برخورد و جذاب جلوه میکنند ولی عمیق و جدی و پای بند صداقت و راستی و حقیقت دوستی و وفای به عهد نیستند حتی پیمان مقدس زناشویی را از یاد میبرند . به این ترتیب چهره زود آهنگ نیز با چهره‌های ناپایدار و فاقد کف نفس و در نتیجه با چهره گهگیر قابل تطبیق است و این چنین آدمی قادر به حفظ پیوند زناشویی نخواهد بود . بعضی از آدمیان خصلت عجیبی دارند .

بدون اینکه خودآگاهی داشته باشند ، هر ساعتی ممکنست خلقتی مخصوص و احساسات ویژه‌ای داشته باشند آنچه در یک لحظه مطلوب و پسندیده است لحظه دیگر ممکنست در نظر شان مذموم و ناپسند جلوه کند در آغاز کار سرحال و شادند همه چیز به نظرشان زیبا و نیکو می‌رسد ولی در پایان کار ممکنست غمگین و افسرده شوند همه چیز را زشت و مطرود تلقی کنند از دنیا بیزار شوند . کمترین حرکت یا صدائی آنانرا عصبانی میکند و خطای کوچک دیگران را گناهی نابخشودنی می‌پندارند . متأسفانه این بیماران رانمیتوان کنترل کرد . عوامل گوناگون جسمانی و روانی و تعلیم و تربیت ناقص در بروز چنین حالت

بقیه در صفحه ۴۰

اسلام و خانواده

ناپایداری مؤثرند فقط خودشناسی میتواند تا حدودی از بروز عواقب شوم این عدم تعادل جلوگیری کند چه اگر فردی به این ضعف خود آشنا گردد به هنگامیکه دستخوش اغتشاش آن میگردد و عنان اختیار از کف میدهد از اتخاذ هرگونه تصمیمی خودداری میکند و تنها تصمیم معقول وی آنست که در چنین حالتی هیچ تصمیم دیگری نگیرد و اگر بتواند به استراحت پردازد تا تناقضی در رفتارش پدید نیاید و موجب رنجش دیگران نگردد.

۱۵ - ناپختگی (۲۸) - از نظر روانکاوی، ناپختگی بازگشت به حالت کودکی است و به گونه‌ای دیگر، ایجاد وقفه در رشد شخصیت را ناپختگی مینامند. در اشخاص ناپخته، مانند کودکان، اصل لذت جوئی بر اصل واقعیت غلبه دارد. این اشخاص تسلیم خواسته‌های دل میشوند و نمیتواند بر تمایلات خود غلبه یابند و قادر به پیش‌بینی نتایج تحقق رساندن خواسته‌های خود نیستند زیرا فقط در زمان حال زندگی میکنند و رشد فکری آنان بدان مرحله نرسیده است که بتوانند روابط علت و معلولی را درک کنند. سبک سری (۲۹)، کارهای کودکانه، تصمیمات عجولانه، شتابزدگی، تحرك فوق‌العاده، تلمون از آثار خامی است و اشخاص بی‌مایه و بی‌وقار و جلف افرادی ناپخته هستند.

کلان سالان ناپخته برای کاهش اضطراب خود دچار سیر قهرآئی میشوند و هزار و یک‌کار کودکانه در پیش میگیرند

مثلا نوشابه الکلی میاشامند، سیگار میکشند، زیاد غذا میخورند، بهانه‌جوئی میکنند، بد خلق میشوند، ناخنهايشانرا میچوند، به نقض قوانین میپردازند، حرفهای کودکانه میزنند، اسوال خود را به هدر میدهند، داستانهای اسرار آمیز میخوانند، مانند کودکان به سینما راه پیدا میکنند، به اعمال جنسی انحرافی دست میزنند، آداسس یا تونون میچوند، مثل بچه‌ها لباس میپوشند، قبح اعمال خود را درک نمیکنند.

به این ترتیب اعمال کودکانه‌ای که از بزرگ سالان سرمیزنند معرف بازگشت آنان به عوالم کودکی و از عواقب ناکامی است که به ناپختگی تعبیر میگردد.

ناپختگی مفهومی وسیع‌تر از ازگیگیری دارد، زیرا علاوه بر ازگیگیری شامل مفاهیم خودبینی، پرخاشگری و بی‌تفاوتی عاطفی نیز میشود.

قانون «یا همه یا هیچ» در رشد عوامل شخصیت و یا سیر قهرآئی تمام شخصیت حکومت ندارد به این معنی که در سیر قهرآئی، تمام عوامل سازنده شخصیت فرد

به یک مرحله از مراحل پیشین عقب نشینی نمیکند بلکه بعضی از جنبه‌های احساساتی تفکری و رفتاری ممکنست سیر قهرآئی نماید و بقیه جنبه‌های شخصیت یا متوقف شود و یا آنکه در مراحل دیگر از سیر تکامل به پیشرفت خود ادامه دهد بنابراین ممکنست شخصی طرز تفکرش مانند یک فرد بالغ بوده